

		الف		
۱	إِشْتِاقٌ : اشتیاق پیدا کرد، مشتاق شد	۳	أَسْفٌ : متأسف	
۹	الأَشْجَعُ : شجاع تر، شجاع ترین	۹	الْأَلُّ : خاندان	
۳	أَصْبَحَ : شد	۴	إِبْتَعَدَ : دور شد	
۱۰	إِعْتَبَرَ : به شمار آورد	۴	إِبْتَلَعَ : بلعید	
۸	إِعْتَمَدَ : اعتماد کرد	۹	أَبْصَرَ : دید	
۶	الإِعْزَازُ : عزّت و احترام	۹	أَتَى — یأتی : آمد	
۱۰	إِغْتَنَمَ : غنیمت شمرد	۴	الأَحْیَالُ : نسل ها (جمع جیل)	
۱۰	الأَغْنَى : غنی تر، غنی ترین	۷	الأَحَدُ : یکتا	
۲	أَفْرَعٌ : فرو ریخت	۳	الأَحْذِیةُ : کفش ها (جمع حذاء)	
	أَفْرَغَ عَلینَا صَبْرًا : صبری به ما عطا کُن.	۶	أَخْبَرَ : خبر داد	
۷	أَقَامَ — یُقیمُ : به پا داشت	۹	أَذْهَبَ : بُرد	
	إِقامَةُ الصَّلَاةِ : به پاداشتن نماز	۹	إِرْتَعَدَ : لرزید	
۳	أَقْبَلَ : روی آورد، جلو آمد	۹	إِرْتَفَعَ : بالا آمد	
۹	إِقْتَرَبَ : نزدیک شد	۷	أَرْجَعَ : بازگرداند	
۲	الأَقْدَامُ : گام ها، پاها، (جمع قَدَم)	۵	الأَرْحَصُ : ارزان تر	
۵	الأَلْبِیسَةُ : جامه ها (جمع لباس)	۱۰	الأُسُوعُ : هفته	
۱	أَلْحَقَ : ملحق کرد، رساند	۳	إِسْتَقْبَلَ : استقبال کرد، به پیش باز رفت	
	أَلْحَقَنِي بِالصَّالِحِينَ : مرا به درستکاران	۳	إِسْتَيْقَظَ : بیدار شد، از خواب برخاست	
	ملحق کُن	۹	الإِسْقَاطُ : ساقط کردن، انداختن	
۹	أَلْفَى : انداخت	۲	أَسْلَمَ : اسلام آورد	
۱	إِلَيْكَ : به سوی تو	۳	الأُسُوةُ : الگو، نمونه	
۴	الأَلِیمُ : دردناک	۱	أَشَارَ : اشاره کرد	
۵	الأَمَارَةُ : بسیار امرکننده، فرمان دهنده		أَشِيرُ إِلِیْهَا بِخَطٍّ : با خط به آن اشاره شده،	
۱۰	الأَمْلَاحُ : مواد معدنی		زیر آن خط کشیده شده است	
۷	أَنْزَلَ : نازل کرد، فرو فرستاد			

۱۰	الخضارة : تمدن	ث	
۳	الخفاوة : به گرمی استقبال کردن، پذیرایی گرم و صمیمانه	الثمن : قیمت	۳
۳	الحفلة : جشن	تمنه باهظ : قیمتش گران است	۱۰
۱	الحکم : حکمت، دانش	الثوم : سیر	

ج

۸	الجُدود : نیاکان (جمع جدّ)	ج	
۹	خ خَدَلُ ُ : خوار کرد، تنها رها کرد	الجراثيم : میکروب‌ها، (جمع جرثومة)	۱۰
۶	الخروف : گوسفند	جَزَعٌ - بی تابی کرد	۶
۴	خَلَصَ : نجات داد، رهایی بخشید	لا تَجْرَعِي : بی تابی مکن.	
		الجَزِيل : فراوان	۲
		شكراً جزیلاً : بسیار متشکرم.	

د

۲	دافَع : دفاع کرد	جَفَفَ : خشک کرد	۵
۴	دَلَّ ُ : راهنمایی کرد	الجَنِيّ : تازه چیده شده	۱۰
۸	الدَّيْكَ : خروس	الجَوَارِح : اعضای (بیرونی) بدن (جمع جارحة)	۱
		قَوَّ على خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي : اعضای بدن مرا برای خدمت خودت توانمند کن.	

ذ

	ذات : صاحب، دارنده	الجوانح : اعضای (درونی) بدن (جمع جانحة)	۱
۲	ذات لَيْلَةٍ : شبی	أشَدُّ على العزيمَة جَوَانِحِي : اعضای بدن مرا برای برخورداری از عزمی راسخ،	
۸	ذات يَوْمٍ : روزی	استوار بدار، یاری کن	
۴	الدَّهَب : طلا		

ح

۸	ذوي التيجان : صاحبان تاج، تاجداران (خروس‌ها)	الحاذق : ماهر، زبردست	۶
		حَبَبٌ : محبوب گرداند، خوشایند ساخت	۳
		الحبيب : محبوب، دوست	۲
۱۰	الرَّائِد : پیش‌آهنگ، راهنما	الحَرَ : گرما	۵
۶	راجَع : مراجعه کرد	الحشيشة : یک دانه علف خشک	۹
۹	الرؤوس : سرها (جمع رأس)	الحُصول : به دست آوردن، دست یافتن	۶

۲	سَمَخَ ۛ : اجازه داد	۹	الرَّخَاءُ : آسایش، رفاه
۵	السُّنْدُسُ : نوعی پارچه ابریشمی	۳	الرَّخِيسُ : ارزان
۲	السَّنِينُ : سالها (جمع سَنَة)	۱۰	الرُّطْبُ : خرما
۵	السَّوَابِقُ : پیشتازان (جمع سابقَة)	۲	الرَّعَايَةُ : توجه، مراقبت
۵	السَّوَاءُ : بدی، زشتی	۵	الرَّغَبَاتُ : تمایلات (جمع رَغْبَة)
۵	السَّيِّئَةُ : بد و ناپسند	۸	رَفَضَ ۛ : رد کرد، نپذیرفت، مخالفت کرد
		۹	رَوَّعَ : ترساند

ش

۵	الشَّبَابُ : جوانان (جمع شاب)، جوانی	۴	زَهَقَ ۛ : نابود شد
۱۰	شَجَّعَ : تشویق کرد	۱۰	الرَّيْتُ : روغن
۱	شَدَّ ۛ - يَشُدُّ : نیرومند ساخت	۴	الرَّيْنَةُ : زیورآلات
۸	الشَّعَارُ : کِسوت، لباس، علامتی که گروهی به وسیله آن شناخته می شوند.		خَرَجَ فِي زِينَتِهِ : با جلال و شکوه بیرون آمد.

۱۰	الشَّعْبُ : مَلَّتْ
۵	الشَّفِيقُ : دلسوز
۹	شَهِدَ ۛ : شهادت داد، گواهی داد
	رَبِّ فَاشْهَدْ : پروردگار من، شاهد باش.

س

۱	السَّابِغُ : فراخی دهنده	۱	يا سَابِغِ النِّعَمِ : ای کسی که فراخی نعمت را به کمال داده است.
---	--------------------------	---	--

۵	السَّابِقُونَ : پیشتازان، (جمع سابق)
---	--------------------------------------

۸	سَبَّ ۛ : دشنام داد
---	---------------------

۱۰	سَبَبٌ : سبب شد
----	-----------------

۹	السَّبِطُ : نوه دختری
---	-----------------------

۱۰	سَبَعُونَ : هفتاد
----	-------------------

۳	السَّجَّادَةُ : قالی، قالیچه
---	------------------------------

۱۰	السُّكَّرِيَّاتُ : مواد قندی، گلوکوزها
----	--

۹	سَلَّمَ : تسلیم شد
---	--------------------

۹	صَلَّى ۛ - يُصَلِّي : نماز خواند	۹	بَايَعْ أَنْتَ أَوْ تُسَلِّمْ : بایبعت کن و یا تسلیم می شوی.
---	----------------------------------	---	--

۵	صَوَّرَ : ترسیم کرد
---	---------------------

۵	عَلِمَ بِ...: بی برد، دانست	ض
۹	عَلَيْنَا: علیه ما	۱۰ ضَمِينٌ -: تضمین کرد
۳	العُنُق: گردن	
۸	عَنِّي: از جانب من (عن+ن+ي)	ط
۹	العَيْن: شبیه، مانند	۴ الطَّاعُوت: سرکش
۱	عَيَّن: تعیین کرد	۹ الطَّاعِيَّة: ستمگر، بسیار سرکش
		۱۰ الطَّاقَة: نیرو، انرژی
		۲ طَرَقَ ُ: زد، کوبید
۲	فاح - يَفُوحُ: پراکنده شد، پخش شد	۱۰ الطَّرِي: تازه، خرم
۹	الْفَتَى: جوان، جوانمرد	۷ طَيِّب: خوب، بسیار خوب
۲	فَتَّشَ: جستجو کرد	
۹	الْفَرَج: گشایش	ظ
۱۰	الْفَضَائِل: فضیلت‌ها، خوبی‌ها (جمع فضیلة)	۸ ظَنُّ ُ: گمان کرد
۴	الفِصَّة: نقره	
۷	الْفُقَرَاء: نیازمندان (جمع فقير)	ع
	رَبَّنَا إِنَّا أَفْقَرَاءُ لِمَا نُنزِلُ إِلَيْنَا مِنْ خَيْرٍ:	۹ عاد- يَعُودُ: بازگشت
	پروردگارا، ما به آنچه از خیر بر ما	عادَ وَاللَّهِ فَتَانَا الْحُرُّ حُرًّا: به خدا سوگند که
	نازل می کنی نیازمندیم.	جوان ما «حر» آزاده بازگشت.
۹	فِكْرَةٌ رَأْنَعَةٌ: فکر جالبی است!	۸ العارِف: دانا
۱۰	الفِرَّان: موش‌ها، جمع فأر	۲ عاهدَ: پیمان بست، عهد بست
۱۰	الفوم: سیر (همان ثوم است)	۲ العَجُوز: پیرزن
۹	فيمَ (= في+ ما)?: درباره چه؟ برای چه؟	۹ عَرَّبَ: به عربی ترجمه کرد
۱۰	فوم: سیر (همان ثوم است)	۷ العَزَى: نام یکی از بت‌های كفار قریش
		۱ العَزِيمَة: اراده قوی
		۹ عَطِشَ -: تشنه شد
۲	قَبِلَ: طرف، سمت، جهت	۹ العَطَشِي: تشنگان (جمع عطشان)
۹	الِقِتَال: جنگ	۱۰ عَطَفَ -: مهربانی کرد
۱۰	القَدَح: کاسه	۳ عَلَّقَ: آویزان کرد

۵	الذَّالِحُونَ : دنباله‌روها (جمع لاحق)	۲	قَدِرَ — : توانست
۱۰	اللَّبَن : شیر	۲	قَرَن : نام قبیله‌ای در «یمن»
۷	لِما : بر آنچه، برای آنچه	۵	قَسَمَ : تقسیم کرد
۵	لَمَّا : وقتی که	۶	الْقَطْع : تکه‌ها (جمع قطعه)
۹	لَنَا : با ما، برای ما		قَطَعُ اللَّحْم : تکه‌های گوشت
	أَعْلَيْنَا أَمْ لَنَا؟ : بر ضد ما یا با ما؟	۲	الْقَلِيق : نگران
۴	لَيْتَ : کاش	۲	الْقَلِيل : اندک
			بعد قلیل : اندکی بعد
	م	۵	الْقَمِيص : پیراهن
۸	الْمَاكِر : حيله‌گر	۱	قَوَى — يُقَوِّي : توانمند کرد
۳	مَا لَكَ؟ : تو را چه می‌شود؟	۵	قَيْصَر : سزار (لقب پادشاه روم)
۶	المُؤَسِّقَة : تأتف بار	۱۰	الْقِيَمَةُ الْعِذَائِيَّة : ارزش غذایی
۱	المألوفة : روان و ساده		
۱۰	المُبِيد : نابود کننده		ك
۹	المُبِين : واضح، آشکار	۹	كَبَّرَ : تکبیر گفت، «الله اکبر» گفت
۶	مُتَأَخِّرًا : دیر	۷	كَذَلِكَ : همچنین
۳	المِثَالِي : نمونه، الگو	۱۰	الْكُرِيَات الحَمْرَاء : گلبول‌های قرمز
۶	المَجْلِسُ الإِسْتِشَارِيّ : مجلس مشاوره، شورای مشورتی	۵	كِسْرَى : خسرو (لقب پادشاهان ساسانی)
۳	المُحْرِقَة : سوزان	۲	كَلَّمَ : صحبت کرد
۸	المُخْطِئُ : خطاکار	۵	الْكُم : آستین
۳	المَراسيم : مراسم	۴	كُنَزَ — : انباشت، جمع کرد، ذخیره کرد
۶	المرضى : بیماران (جمع مريض)		يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّة ... :
۳	المَسَاء : عصر	۸	طلا و نقره جمع می‌کنند.
۶	المُسْتَشْفَى : بیمارستان		الكَهْف : غار، پناهگاه
۳	المَسْرَحِيَّة : نمایشنامه		ل
۸	مَشَى — يَمْشِي : راه رفت	۴	لَاتَ : نیست
۵	المَشَاهِد : صحنه‌ها، منظره‌ها (جمع مشهد)	۷	اللَّات : نام یکی از بت‌های مشرکان قریش

۹	التَّهَج : راه، روش	۳	المُصَافِحَة : دست دادن
۲	نَهَضَ - : برخاست	۹	المَظَالِم : ستمگری‌ها (جمع مَظْلَمَة)
		۲	المَعْرَكَة : جنگ
	و	۱۰	المَكِين : صاحب مکان
۵	واخْزَنَاهُ! : چه اندوهی!		شَرَفُ المَكَانِ بِالمَكِين : ارزش محل
۴	وراء! : پشت (مترادف خَلْف)		به صاحب محل است.
۹	وَرَعَ : تقسیم کرد، توزیع کرد	۱۰	المُمَرَّضَات : پرستاران، جمع مُمَرَّضَة
۳	الوِسام : نشان، مدال	۴	مناص : گریزگاه، گریز
۸	وَعَظٌّ - يَعِظُّ : پند داد	۱۰	المِنْهَاج : راه روشن
۱	وَهَبَ - يَهَبُ : عطا کرد، بخشید	۷	المُؤَخِّد : یگانه پرست
	هَبَ لي : به من عطا کن	۴	المَوَكِب : کاروان
		۱۰	مَيَّزَ : تشخیص داد
	هـ		
۹	ها أَنَا : هان، این من هستم.		ن
۱	هَبَ : ← وَهَبَ	۳	النَّاجِح : قبول شده، موفق
۷	هُبِلَ : نام بتی از بت‌های مشرکان قریش	۵	النَّاصِح : اندرزگو، نصیحت کننده
۵	هَكَذَا : این چنین	۳	التَّذِير : هشداردهنده، بیم دهنده
۶	هُنَاكَ : وجود دارد، آنجا	۲	النَّصُّ : متن
۲	هِنِيئًا! : گوارا باد!	۱	نَصَبٌ - : قرار داد
۳	هَيَّا! : مهیا ساخت، آماده کرد		نَصَبْتُ وجهي : چهره‌ام را قرار دادم.
		۹	النَّعِيم : بهشت، فراوانی نعمت
	ی	۲	نَفِدَ - : تمام شد، به پایان رسید
۲	يا لِّلسَّعَادَةِ! : چه سعادت‌ی!	۱	النَّقَمَ : بلاها، بدبختی‌ها (جمع نِقْمَة)
		۶	النَّواحِي : ناحیه‌ها، محله‌ها (جمع ناحِيَة)

